

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲ شهریور ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

انجماد فکری و عواقب آن

سعادت هدفی مثبت برای انسان و مناسب با مقام انسانیت او است. اما شقاوت آخر راهی است که شایسته‌ی مقام انسانی نیست. خدای متعال این مسیر و کسانی که در این مسیر قرار گرفته‌اند را نکوهش کرده است و می‌فرماید: "كَأَلَّا نَعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا". هر یک از این دو نوع حرکت مثبت و منفی عواملی متناسب با آخر راه خود دارد. نسبت به عوامل سعادت خدای متعال بندگان خود را هدایت فرموده و آن عوامل را به انسان نشان داده است. یکی از عوامل بزرگ و مؤثر در رسیدن به سعادت و کمال، معیت و همراهی با صادقین است. منظور از صادقین، صادقین اسمی نیست، بلکه منظور صادقین وصفی، به این معنی است که وجود ایشان با حقیقت و صداقت متحد است و در کردارشان صادق هستند. به عبارت دیگر، این بزرگواران کرداری که به آن اعتقاد نداشته باشند و در حقانیت آن شک داشته باشند، ندارند؛ گفتاری که به مضمون آن گفتار شک داشته و مدرک صحیح برای آن نداشته باشند، ندارند و تمام حرکات و سکنت‌هایشان مطابق با واقعیت و حق است.

مغز گروهی از انسان‌ها در وضعیت تحجّر و انجماد به سر می‌برد، یعنی مغز آن‌ها مثل سنگ است و کارایی مغزهای دیگر را ندارد. مغز این افراد در طول عمر خود ادراکاتی ندارد و حرکات فرد مانند حیوانات به استناد غرایز است. کارهای حیوانات از روی تفکر نیست؛ اگر گرسنه شوند هر آن چه در دسترس آن‌ها است را می‌خورند و توجه به این ندارند که مالک آن خوردنی‌ها چه کسی است. اگر تشنه باشند آب می‌نوشند؛ اگر خسته شوند، و به آن‌ها اجازه بدهند استراحت می‌کنند. این حرکات حرکات غریزی، طبیعی و حیوانی است. انسان هم می‌تواند هشتاد سال در دنیا زندگی کند و حرکات او مستند به غرایز باشد و هرگاه طبیعت او نسبت به چیزی احساس نیاز کرد، به دنبال ارضای طبیعت حرکت کند. اگر از این انسان به انسان متحجر تعبیر کنیم، افراط و زیاده‌روی در تعبیر نکرده‌ایم.

به کارگیری عقل و ضرورت ادامه تفکر

مغز گروه دیگری از انسان‌ها کار می‌کند، اما تفکر خود را ادامه نداده‌اند تا این فکر به یک حقیقت واقعی و نه خیالی، منتهی شود، و نسبت به آن حقیقت ایمان پیدا کنند و تسلیم آن شوند و اگر حرکاتی دارند، به اقتضای آن حقیقت باشد و اگر سکونی هم دارند، به اقتضای آن حقیقت باشد. در واقع تمام وجود این افراد این‌گونه نیست، و تنها بخشی از وجود و حرکات‌شان چنین است. انسان‌های گروه دوم را انسان‌های التقاطی می‌نامیم. یعنی گاهی محکوم طبیعت و غرایز هستند، و گاهی هم به دنبال افکاری که در مغزشان وجود پیدا کرده است، می‌روند. همیشه کارهای عقلانی ندارند، اما همیشه هم متحجر نیستند، یعنی عقل خود را به صورت ناقص به کار می‌گیرند.

از حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه نقل شده است می‌فرماید "عَلَيْكُمْ بِلَا دَا مَةِ التَّفَكُّرِ فَإِنَّهُ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمَةٌ"، مراقب باشید که کاری به نام تفکر را ادامه دهید. صحیح نیست که انسان مقداری درباره موضوعی فکر کند و خسته شود و رها کند. بلکه باید فکر را ادامه دهد تا به آخر راه برسد و متوجه شود که نتیجه‌ی این کار چیست. از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که مؤمن در کاری وارد نمی‌شود، مگر این‌که قبل از ورود به آن کار فکر کرده و نتیجه‌ی آن کار را تصور کرده باشد تا دریابد که آخر آن، به خیر منجر خواهد شد، یا به شر منتهی می‌شود تا تنها در صورتی وارد آن کار شود که آخر آن خیر باشد.

روزه گرفتن مسلمان در ماه مبارک رمضان مطابق با غریزه و طبیعت انسان نیست. غذا نخوردن با وجود گرسنگی و آب نیاشامیدن با وجود تشنگی، بر خلاف طبیعت است. این نوع تخلف از پیام‌های طبیعت و غریزه، به استناد نیرویی قوی‌تر از غریزه و طبیعت در وجود انسان، یعنی عقل است. عقل می‌گوید: چون ادعا می‌کنی مسلمان، موحد و خداپرست هستی، خدای متعال فرموده است که در این ماه به این صورت از آشامیدن و خوردنی اجتناب کن. بدین ترتیب از این فرد حرکتی صادر می‌شود، که در ابتدا مورد رضایت غریزه و طبیعت او نیست. یک مسلمان فکر می‌کند که اگر در طول روز از مفطرات - یعنی چیزهایی که باطل‌کننده‌ی روزه است - چشم‌پوشد، گفته می‌شود که این انسان امر خدای خود را اطاعت کرده است. اما اگر حتی یک ساعت به غروب، روزه را بشکنند، انسان مسلمان مطیع محسوب نمی‌شود و باید این روزه را به اذان مغرب برساند.

بسیاری از مردم این‌گونه هستند که گاه‌گاه غیر عقلانیت که مقتضیات غرایز و طبیعت است، بر ایشان حکومت می‌کند. استغفارها، توبه‌ها و طلب آمرزش‌های افراد خوب، ناشی از این است که یقین پیدا می‌کنند یا احتمال می‌دهند که لغزشی از آن‌ها سر زده است. لذا حساب را زود تصفیه می‌کنند که پرونده‌ی ایشان سنگین نشود. این افراد از لحاظ اصولی صاحب ایمان هستند، ولی نباید آن‌ها را مؤمن مطلق نامید.

گروه سوم مؤمن واقعی هستند. این گروه که در اقلیت هستند از اول که ایمان اختیار کرده‌اند، از لحاظ فکری یقین کرده‌اند که به حکم عقل، خدای متعال باید یکتا باشد تا قابل پرستش باشد. سپس به مقتضای این یقین شروع به عمل کردن کرده‌اند. در نتیجه هنگامی که به احکام دین خود راه پیدا کردند، به احکام دین تا آن جایی که اطلاع دارند و آگاه از آن هستند عمل می‌کنند.

یکی از عواملی که انسان را در حرکت به سوی سعادت کمک می‌کند، معیت و همراهی است. واژه و کلمه‌ی انسان از ماده‌ی انس است. به تعبیر دیگر انسان موجودی مُدنیّی بالطبع است، یعنی شهری آفریده شده است و مانند گرگ و خرگوش نمی‌تواند تنها زندگی کند. انسان موجودی است که مأنوس خلق شده، لذا برای تأمین زندگی خود به عوامل بسیاری مانند غذا و لباس و مسکن احتیاج دارد، که برای تأمین هر یک از این عوامل، انسانهای زیادی دست‌اندرکارند. همه‌ی انسان‌ها ممکن است به بیماری مبتلا شوند، لذا یکی از نیازهای انسان پزشک است.

معیت و همراهی با صادقین، ضرورت ادامه‌ی حیات معنوی

انسان موجودی دو بعدی است. بُعد معنوی انسان حیات دارد. برای ادامه‌ی حیات معنوی انسان، تغذیه‌ی معنوی لازم است و عواملی هم بر این بعد حاکم است. یکی از این عوامل کلمه‌ی معیت است: «كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ». در این کلمه‌ی دو حرفی، «مَعَ»، معنی بسیاری نهفته است. با کسانی که صداقت و درستی حاکم بر وجود آن‌ها است، همراه باشید. منظور این نیست که جسم‌تان همراه ایشان باشد. این بزرگان از عوامل معنویت انسان و کمال معنوی او هستند، بنابراین این معیت و همراهی مادی لازم نیست و نمی‌تواند باشد، بلکه بایستی معیت و همراهی باطنی وجود داشته باشد؛ یعنی در گفتار، مانند اشخاص نیک صحبت کند؛ در رفاقت، در تجارت، در زندگی کردن، باید به اشخاص درست و صالح که با خدای متعال رابطه‌ی مثبت دارند، نگاه کند و از آن‌ها برداشت کند. اگر انسانی که هیچ دروغ نگفته است با یک دروغ‌گو رفاقت کند، به تدریج با دروغ گفتن مأنوس می‌شود. اگر فردی که حرام‌خور نبوده است، با یک حرام‌خور دوست شود، کم‌کم از او برداشت می‌کند.

به طور کلی طبیعت و غرایز انسان قوی‌تر از ایمان او است، در نتیجه عوامل ضد ارزشی و انحرافی زودتر از عوامل ارزشی و معنوی در انسان اثر می‌گذارد. انسان باید تمام این موارد را محاسبه کند، تا دریابد با چه کسی باید رفاقت کند. یک دوست و رفیق سالم، که دروغ‌گو نباشد، و تقوا داشته باشد، بهتر از هزار دوست است که هر کدام یک عیبی دارند. چون انسان از آن‌ها برداشت می‌کند و رذائل اخلاقی آن همراهان و دوستان، در وجود او انعکاس پیدا می‌کند. «كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ» یعنی مراقب باشید.

عواملی که حق تعالی در جامعه از صدر اسلام برای مردم خلق فرموده و در اختیار مردم قرار داده بود، عوامل بسیار مهم و قوی‌ای در بعد معنوی خود بودند، اما مریدها و اطرافیان ایشان، افرادی اسیر نفس بودند، لذا مصاحبت با امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه کم‌تر در وجود ایشان اثر می‌گذاشت. بعضی که از اصحاب امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه هم محسوب می‌شدند از کلمه‌ی دین هیچ نفهمیده بودند و باید آن‌ها را متحجر نامید. معصوم و حجت خدا صلوات‌الله‌علیه در صفین به آن‌ها دستور می‌دهد که قرآن‌های بالای نیزه را بزنید، اما به این دستور توجه نمی‌کنند. در عیون اخبار الرضا و در کتاب معتبر دیگری روایت مفصلی در پنج-شش ورق نقل شده است. مأمون به امام هشتم صلوات‌الله‌علیه می‌نویسد من شما را حجت خدا و عالم روزگار می‌دانم، و درخواست من از شما این است که از توحید تا آخر دین اسلام را برای من بنویسید. پاسخ مثبت به این درخواست، به حسب ظاهر باعث خون حضرت شد و مأمون تصمیم گرفت که ایشان را بکشد. در چنین مقامی حضرت می‌بیند که اگر به صورت شفاف حقایق را مطرح نکنند، در آینده دوستان اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین که فرمایش حضرت را در جواب مأمون، معیار کار خود قرار می‌دهند و طبق آن عمل می‌کنند، به اشتباه مبتلا می‌شوند.

مأمون دروغ می‌گفت، چون اگر واقعاً باور داشت که امام هشتم صلوات‌الله‌علیه حجت الله است، از ایشان اطاعت می‌کرد، و مقام حضرت را غصب نمی‌کرد. مدیریت و ولایت نسبت به مردم مسلمان اختصاص به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین دارد. حضرت به قاصدی که نامه را آورده بود فرمودند: بنشین. دستور دادند که کاغذ و قلم آوردند و به او دادند و فرمودند: من می‌گویم و تو بنویس. حضرت از توحید و صفات حق تعالی شروع کردند و نبوت و صفات نبوت، و امامت و صفات امامت را بیان فرمودند. در بحث امامت ایشان می‌فرمایند: خلیفه و جانشین بلافصل مقام رسالت، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه است.

این دقت موجب می‌شود که انسان به عنایت حق تعالی نسبت به اولیای خدا معرفت و شناخت بیش‌تری پیدا کند که در چنین مواردی به صورت صریح مطالب را بیان می‌کنند، چون این فرمایشات باقی می‌ماند. از این نامه انسان می‌فهمد که اگر بخواهد با کسی رفاقت کند و از رفاقت او بهترین برداشت و استفاده را داشته باشد، باید به این آیه‌ی شریفه «كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ»، عمل کند و با صادقین همراهی داشته باشد. اگر سؤالی دارید از این خاندان و نمایندگان ایشان بیسید. از کسانی جواب بخواهید که از خود جواب ندارند و مقید هستند از این خاندان جواب به شما بدهند. در این صورت شکی نیست که انسان کمال و سعادت پیدا می‌کند.

ضرورت خروج از تحجر و قرار دادن تمام قوای وجودی در اختیار عقل و دین

هراندازه که انسان در دوست‌یابی و انتخاب دوست مسامحه کند، یا ارزش‌های نفسانی مانند ثروتمند بودن، شهرت داشتن، ریاست داشتن را در نظر بگیرد، یعنی مشرک باشد و تصور کند این دوستی در آینده سودمند خواهد بود، متضرر خواهد شد. چنین فردی باید بداند که اگر خدای

متعال نخواهد این دوست هم نمی‌تواند به او کمک کند. خدای متعال شیطان را خلق کرده، ولی به ما فرموده است که از او اطاعت نکنید: «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». او دشمن آشکار شما است.

هر قدمی که از لحاظ فکری و عملی می‌خواهید بردارید، دستور آن را از کسانی بگیرید که هادیان شما از سوی خدای خودتان هستند. وقتی که در قیامت خدای متعال گناه‌کارها را عقاب می‌کند، آن‌ها عذر می‌آورند که شیطان این کار را کرد. اما شیطان از خود دفاع می‌کند، و می‌گوید من فقط برای ایشان دعوت‌نامه‌ای فرستادم. آن‌ها می‌توانستند دعوت‌نامه را رد کنند.

فقط آن گروهی که خود را از تاجر بیرون آورده‌اند و صد درصد تمام قوای وجودی خود را در اختیار عقل و دین قرار داده‌اند، کاملاً راحت هستند. آن گروه التقاطی هم راحتی ندارند. آن‌هایی که آلودگی‌شان کم است، موفق به توبه می‌شوند. اما آن‌هایی که آلودگی‌شان زیاد شد، موفق به توبه هم نمی‌شوند. عمر سعد در اوائل کار، از پذیرش پیشنهاد ابن‌زبید وحشت داشت و نگران بود. اشعاری که از او نقل شده، کاملاً گویای همین مطلب است. یک شب تا صبح فکر می‌کرد. او جوان نبود و زمان رسالت را درک کرده بود. عصر نهم عاشورا ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه به او فرمودند که اگر این مردم من را نمی‌شناسند، تو مرا و پدر مرا و جد مرا می‌شناسی، چرا چنین تصمیمی داری؟ جواب می‌دهد که من عاشق گندم ری هستم، یعنی محرک من محبت دنیا است، "حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ".

شکمی که بخواهد صاحب خود را به قعر جهنم ببرد، دشمن صاحبش است. حضرت فرمودند: من که پسر پیامبرم، و بدون مأخذ و ریشه و پایه حرف نمی‌زنم، به تو می‌گویم که به گندم ری نخواهی رسید. اما شیطان او را تا این مرحله پایین آورده است که به حجت خدا عرض می‌کند: "وَفِي شَعْبِرِهِ قِنَا عَةً". اگر دستم به گندم ری نرسید، به جوی ری هم قناعت می‌کنم. حضرت زینب سلام‌الله‌علیها خطاب به یزید این آیه‌ی قرآن را خواند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أُنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»، یعنی آن‌هایی که شروع به خلاف‌کاری می‌کنند، آخر کار به جایی می‌رسند که خدای متعال و کلام او و دین او را تکذیب می‌کنند. پیامبر خدا و جانشینان او یعنی ائمه‌ی طاهرين صلوات‌الله‌علیهم را تکذیب می‌کنند. «كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» یعنی آخر خط منفی، یعنی شقاوت. این مسیر دیگر برگشت ندارد که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ اللَّهِ بِلَهُمْ أَضَلُّ».

عدم اهلیت پسر نوح علیه‌السلام

خدای متعال به حضرت نوح سلام‌الله‌علیه فرمود: حال که از امت خود شکایت می‌کنی، شروع به کشتی ساختن کن. مردم نفهمیدند که حضرت چه می‌کند و ایشان را مسخره می‌کردند. با ساخته شدن کشتی، برنامه حق تعالی شروع شد. پسر حضرت، کنعان، رفقای خلافت‌کاری داشت. این پدر نگران فرزند خود بود که آیا از عذاب خدا در امان می‌ماند؟ قرآن می‌گوید: آب از آسمان می‌ریخت و از زمین و حتی از تنور نانوايي می‌جوشید. آن بزرگوار مؤمنین را به دستور حق تعالی سوار کشتی کرد. اما کنعان بیرون کشتی بود.

حضرت به خدای متعال عرض کرد: آیا اهل من را حفظ می‌کنی؟ جواب داده شد که آن‌ها را حفظ می‌کنم. حق تعالی اراده کرده بود که ایشان مفهوم کلمه اهل را نفهمد که اهل تو، یعنی آن‌هایی که با پیامبری تو معیت دارند. «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ». لذا آن بزرگوار به خدای متعال عرض کرد که این فرزند من در حال غرق شدن است و تو وعده داده‌ای که اهل تو را نجات می‌دهم. ایشان پسرش را خواند: «ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ» سوار شو. او جواب داد که من الان به کوه پناه می‌برم و نجات پیدا می‌کنم. این پدر دریافت که کلام او در پسرش اثر نمی‌کند، لذا رو به خدای متعال کرد: خدایا وعده‌ی تو حق است و این پسر اهل من است.

در این جا حق تعالی به پیامبر خود به تندی فرمود: درخواستی که به آن شعور الهی نداری، مطرح نکن. تو چه می‌دانی که آیا این پسر استحقاق نجات را دارد یا ندارد؟ «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» پسر تو اهل نبوت تو و توحید تو و خداپرستی تو نیست. متولد از تو هست، ولی با تو نیست. «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ» آن قدر بدی کرده که خودش بدی و عمل ناصالح شده و سرتاپای او آلودگی است، «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ».

اولین شخصیت مقام انسانیت و عبودیت حق تعالی یعنی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خدای متعال عرض می‌کند: "ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ"، آن‌گونه که تو شایستگی داری که شناخته شوی، ما تو را نشناختیم. ما به اندازه‌ی توان و قدرت خود تو را شناخته‌ایم. با توجه به این تعبیر، محدودیت شناخت سایرین مشخص می‌شود. قدرت الهی حد ندارد و به همین دلیل قابل تصور نیست. حضرت نوح به شیخ‌الانبیاء، یعنی پیر پیامبران و رسولان حق تعالی ملقب شده است. حق تعالی پیرترین پیامبر خود را به تندی مورد خطاب قرار می‌دهد: «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، من تو را موعظه می‌کنم و به تو پند می‌دهم که از انسان‌های نادان نباشی. در آیات بعد، پیامبر خدا از این درخواست خود عذرخواهی و استغفار کرد.

با دقت و تأمل در قرآن، مشخص می‌شود که دلایل بر وجود حق تعالی قابل شمارش نیست. از امام صادق صلوات‌الله‌علیه و از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه این جمله نقل شده است: "مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ". آن چه معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین از فرمایشات الهیه می‌فرمایند، تماماً منتهی به باب مدینه‌ی علم یعنی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌شود. حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه

می‌فرمایند: آن چه را که ما خانواده بیان می‌کنیم منتهی به جدمان امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌شود، و آن چه که آن بزرگوار، یعنی باب مدینه‌ی علم، از امور معنویه می‌فرمایند، به خود مدینه‌ی علم منتهی می‌شود که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

تفکر در آیات الهی و شناخت حق تعالی

آیات کریمه‌ی قرآنی که کلام خدای متعال است می‌فرماید: اگر شما فکر کنید، تصور کنید، مطالعه کنید، به وجود حق تعالی یقین می‌کنید. آن قدر شناخت حق تعالی و یقین به وجود او آسان و روشن است که تعبیر آیه این است: «أُفِي اللَّهِ شَكٌّ»، یعنی جای شک نیست و همه یقین می‌کنند. اگر کسی خدای متعال را به دست فراموشی داده، برای این است که نخواستند در این مورد فکر کنند. این فرد این‌گونه محاسبه کرده است که اگر در این موضوع فکر کند، نادانی او کم می‌شود، در نتیجه، تکلیف او زیاد و راحتی‌اش کم می‌شود؛ بنابراین ترجیح داده است که در همین نادانی و حیوانیت باقی بماند. اگر انسان بخواهد به انسانیت خود برسد، با فکر کردن شک او برطرف می‌شود و یقین می‌کند. چون ما نمی‌توانیم در آیات قرآن شک کنیم. «أُفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

پیامبران خدا مردم را به تدریج خدانشناس کردند، در حالی که امت هیچ‌کدام تحصیل کرده، فیلسوف یا ریاضیدان یا پزشک نبودند که از خلقت و باطن انسان و عجایبی که در وجود و در اندام او هست اطلاع داشته باشند، بلکه تنها کمی از حیوانات بهتر بودند. در دین مقدس اسلام هم گروهی که به آثار اسلام، به آیات کریمه‌ی قرآنی، و به فرمایشات معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین توجه می‌کنند، به تدریج متمایل می‌شوند، چون فطرت‌شان و خلقت‌شان خداپرست و خداجو است؛ اما در پرستش نمی‌توانند به اوصاف حق تعالی برسند. در این صورت است که مقام نبوت و امامت به این افراد کمک می‌کند و مردم را روشن می‌کند، و اوصاف خدای متعال را به آن‌ها می‌فرمایند، تا خدانشناس شوند.

اگر نبوت و امامت نباشد، انسان همان شبانی می‌شود که حضرت موسی در بیابان دید. او بر حسب فطرت و خلقت خود که خداجو بود با خدای متعال مناجات می‌کرد، اما خدایی برای خود درست کرده بود که دست و پا داشت و صاحب چارق و رخت‌خواب و گیسوانی بود که شانه کردن لازم داشت. انبیاء و اولیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین دست انسان را می‌گیرند، او را به واقعیت‌ها هدایت می‌کنند و از هذیان گفتن‌ها، مانند آن شبان دور نگاه می‌دارند.

نقل دو حدیث در رابطه با ازدواج امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها

شیعه و سنی نقل کرده‌اند، که مقام رسالت فرمودند: اگر خدای متعال دختر من را خلق نکرده بود، برای علی صلوات‌الله‌علیه در دنیا همسری و کفوی وجود نداشت، و اگر خدای متعال علی صلوات‌الله‌علیه را خلق نکرده بود، برای دختر من همسری نبود. مقام امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و مقام صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها را، می‌توان با این حدیث فهمید.

حدیث دوم در رابطه با شب ازدواج این دو ولیّ حق تعالی و این دو معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است. آن شب گذشت. این خانم از پنج سالگی مادر بزرگوارش را از دست داده بود و چهار سال بی‌مادر بود. فردای آن شب پدر بزرگوار ایشان به ملاقات دختر خود رفتند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بر حسب ظاهر برای اینکه ملاقات خصوصی پدر و دختر صورت گیرد، از اتاق بیرون رفتند. ما نمی‌توانیم بفهمیم که این خانم چه کوهی از انسانیت و عفاف و عفت نفس و ایمان بودند. حضرت فرمودند که فاطمه‌جان، مصاحبت علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه در این یک شب نزد شما چگونه بود؟

ما دلیل داریم، و روایت هم داریم، که این بزرگوارها هنگام صحبت در چشم مخاطب نگاه نمی‌کردند. ائمه‌ی طاهرین و انبیاء سر خود را پایین می‌انداختند و صحبت می‌کردند. این خانم هم نسبت به پدر چنین بودند. ایشان به پدر که سر را پایین انداخته بودند عرض کردند: "یا اَبَتَاهُ عَلِيُّ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ"، خوب کمکی در راه اطاعت حق تعالی است. حضرت چهره‌ی خوش‌حال به خود گرفتند و بیرون آمدند و همین سوال را در مورد دختر خود از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه که بیرون ایستاده بودند، پرسیدند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در حالی که صدایی از داخل خانه نشنیده بودند به آن حضرت عرض کردند: "نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ". یعنی همه‌ی غیب و شهود در اختیار این مرد است. معنای باب مدینه‌ی علم همین است. گذشته و آینده، حضور و غیاب برای او هیچ فرقی نمی‌کند. در موارد دیگر هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه همین مضمون را فرموده‌اند که هیچ چیزی برای من مانع از ادراک واقعیت‌ها نیست. ایشان با کنایه فرموده‌اند: "أَنَا بِطَرْقِ السَّمَاءِ أَعْرِفُ مِنْ طَرْقِ الْأَرْضِ"، من به خطوط آسمانی و جوی آشناتر و آگاه‌تر از ارتباطات و پدیده‌های جهان مرئی هستم.

منتهی‌الآمال را بارها و با دقت بخوانید که یک جمله‌ی مجهول برای شما نماند. هر چه آگاه‌تر به فضائل اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین شوید، به آن‌ها بیش‌تر ارادت پیدا می‌کنید. هر چه به آن‌ها بیش‌تر ارادت پیدا کنید و آگاه‌تر نسبت به آن بزرگواران شوید، خدای متعال را بهتر و بیش‌تر می‌شناسید. انسان برای خدانشناسی خلق شده است، که وقتی او را شناخت، بندگی کند.